

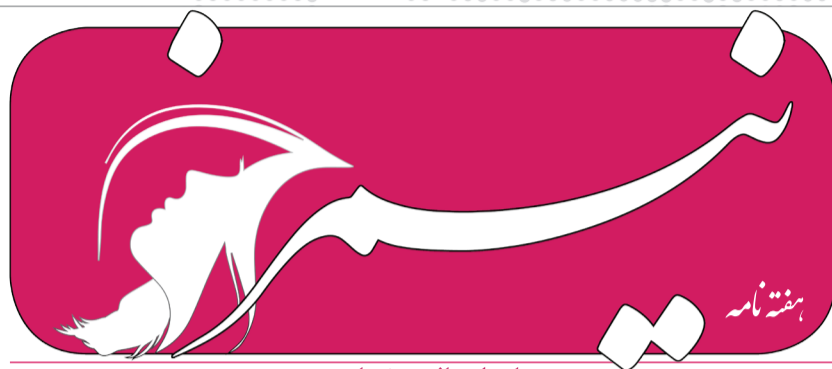


شیمای رضایی
گرداننده تلویزیون طلوع
که در سال ۲۰۰۵ به قتل رسید

چند هزار و یک حرف زنان
در نیمرخ



- سال اول
- شماره ۱۵
- دوشنبه
- ۲۶ قوس ۱۳۹۶
- قیمت ۱۰ افغانی
- Monday
- December 18, 2017
- Vol. 1
- No. 15



اینجا، چراغی روشن است

نیمرخ

تنها راه برای انجام عمیق چیزی سخت کار کردن است. لحظه ای که کاری را با عشق شروع می کنید، و با فکر آن که زیبا و غنی است، پس شما در معرض خطر هستید.

میوشیا پرادا (کارآفرین / مالک و طراح مد برند پرادا)

تابحال آزار خیابانی را تجربه نکردم

من هیچ وقت اذیت و آزاری خیابانی نشدم و تهدید هم نشدم. من این برخوردها را برخاسته از ذهنیت هایی ضد طالبانی می دانم و نه گفتن به خرافاتی که به نام رسوم عنعنات مردمی ما را درگیر ساخته است.

— ۲ —



باید تمام می شد، نمی دانم، فقط این را می دانم که ۲۰ سالگی برای من تنها رقمی از سال های عمرم نبود و نباید می بود.

از کودکی از هم جنس های خودم دوری می کردم، از رفتارهای دخترانه، لباس پوشیدن های دخترانه، از اینکه دخترها نباید با پسرها بازی کنند و هزار جور محدودیت های سنتی و بی مورد که خوشبختانه در خانواده ۴ نفره ما تعریف نشده بود. من و خواهرم از همان ابتدا در فضایی باز بزرگ شدیم و خودمان انتخاب کردیم چگونه باشیم. خواهرم انتخاب کرد که یک دختر خانم تمام عیار باشد؛ اما من دچار تردید بودم، خودم را دوست داشتم ولی تصویر جالبی از دختر بودن در ذهنم حک شده بود. دختر بودن برای من معنی محدودیت می داد، دامن، کفش پاشنه بلند، لباس های صورتی و موهای روبران زده و من بیزار بودم از اینکه تنها با این چیزها تعریف بشوم. به همین دلیل از همان ابتدا انتخاب کردم تا لباس های اسپرت بپوشم و بیشتر در میان غیر همجنس هایم حضور داشته باشم.

مدرسه ام درست روبروی مغازه پدرم بود. او مکانیک بود، شغلی که مردانه قلمداد می شود. یکی از رویاهای آن دوره ام علاوه بر داشتن یک موتور سیکلت، کار کردن در مغازه، کنار پدرم بود. پدرم خیلی هم بدش نمی آمد...



خاطره
کیم مریم حنیفی

از هم جنس هایم دوری می کردم

خاطرات دختری از ایران

زندگی یک نوع محکومیت به مرگ است و درست به همین خاطر است که باید آن را طی کنیم، بدون قدمی به اشتباه و بدون آنکه یک ثانیه به خواب رویم و بدون آنکه تردید کنیم که اشتباه می کنیم و یا فکر شکستنش را بکنیم، باید آن را طی کنیم، ما انسان هستیم و نه فرشته... و نه حیوان... ما بشر هستیم.... زندگی، جنگ و دیگر هیچ... اورینا فالاجی

۲۰ سالگی همیشه برایم معنای خاص خود را داشت، هر چیز بود از ۲۰ سالگی باید شروع می شد یا شاید هم

جلوی شهوت رانی های بیشتر مرد را گرفته و مردان به همسرانی که دارند و میتوانند انتخاب کنند با کدام یک شب را سپری کنند، دیگر بی نیاز از خرید سکس باشند. با این حال از سال ۲۰۱۰ به این سو امار های سرسام آوری از تجارت سکس، پایین آمدن سن تن فروشی و افزایش و علنی شدن فرهنگ بچه بازی در افغانستان به دست می رسد. گرچه فرهنگ زشت بچه بازی الزاما شامل تن فروشی پسران نمیشود اما گزارش های متعددی صحنه میگذارند به سکس اجباری این پسران با مالکین و یا زورمندان مسلح وابسته حکومتی و نظامی یا قومندانان جهاد؛ در این بین مقاله ای از سازمان «راوا» گزارش مفصلی از پدیده تن فروشی در زمان حاکمیت طالبان را در سال ۱۹۹۹، همراه با ویدیوهایی از لواط فرماندهان طالب و پسران جوان، رقصانیدن پسران خردسال و سکس با کودکان به دست نشر سپرده شد. اگر چه در فرهنگ اسلامی بر اساس شریعت بچه بازی، رقصانیدن پسران، لواط و لذت جنسی از پسران نوبالغ ممنون و حرام است اما فرهنگ شاهد بازی از دیر باز در افغانستان و آسیای مرکزی رایج بوده، و پسران رقصنده از محبوبیت و شهرت خاصی در شهر و محل زندگی شان برخوردار بوده اند چه اگر رقص بودن آنها به انتخاب خودشان نبوده باشد.



جنسیت

کیم تهیمینه سومیرس

قسمت سوم

بدن کالای جنسیتی شده

ج (تمدن و چاشنی تلخ قراردادهای اجتماعی؛ راه گریزی وجود ندارد:

گزارشی از سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ صراحتا اعلام میدارد افغانستان منبع بزرگی از تن فروشی و قاچاق انسان است، حال آنکه گزارش های دیگر حاکی از امار رو به افزایش بیکاری و رکود اقتصادی در افغانستان هستند. پس سوال اساسی این است که مشتریان دائمی سکس در طول ماه و سال میانگین درآمدشان چقدر است که بخشی از آن را منظم صرف خرید سکس میکنند؟ که اگر قشر مرفه جامعه افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم به ادرس های سیاسی، دینی و نظامی قدرتمند و زورگو بر میخوریم. از طرفی قانون چند همسری در افغانستان می بایست



خاطره
کیم مریم حنیفی

از هم جنس‌هایم دوری می‌کردم

خاطرات دختری از ایران

که من کنار دستش کار کنم با این حال این رویا هیچگاه جامه عمل به خود نپوشید.

پدر و مادر من هر دو ترک هستند و اهل تبریز، ما در تهران زندگی می‌کردیم، با اینکه خانواده خیلی سنتی‌ای نداشتم اما وجود رگه‌هایی از سنت در آنها گریز ناپذیر بود. پدرم هنوز هم از اینکه «پسری ندارد تا عصای دستش باشد و در شرایط سخت تکیه گاهی داشته باشد» رنج می‌برد. خاطرم هست که گاهی دعوا بر سر این موضوع که مادرم هیچ پسری برای او بدنیا نیاورده است آنچنان بالا می‌گرفت که پدرم بغض می‌کرد. همیشه حسرت نداشتم پسر را می‌خورد، فکر می‌کرد اگر پسر داشت الان خوشبخت‌ترین و شادترین مرد روی زمین بود. شاید تاثیر این محیط بود که باعث شد نسبت به دختران حالت دافعه پیدا کنم اما با این حال هیچگاه از دختر بودن خود ناراحت نبودم، چون احساس می‌کردم من مثل بقیه دخترها نیستم، شجاع‌ترم، از هیچ حیوانی نمی‌ترسم، از تنهایی و تاریکی نمی‌ترسم و می‌توانم شیرالات و کولر و لوازم برقی خانه را تعمیر کنم، می‌توانم به کوجه بروم و با پسرها فوتبال و هفت‌سنگ بازی کنم و خیلی کارهای دیگر که معمولاً دخترهای کمی تمایل به انجام آنها نشان می‌دادند.

به جز مادرم هیچ زن دیگری را در اطرافم ندیده بودم که استقلال داشته باشد و مثل خیلی از زن‌ها با خانه‌داری و شوهر داری و بچه داری تعریف نشود. از وقتی که به یاد دارم سر کار می‌رفتم و بار زیادی از زندگی را به دوش می‌کشیدم. اگر به مادرم ظلمی می‌شد خیلی آشفته و عصبی می‌شدم چون می‌دیدم که او همه تلاش خود را به کار بسته تا در این جامعه مردسالار خودش را با توانایی‌هایش تعریف کند نه با نقش‌های سنتی و تمحیلی در خانه، اما برای سایر زن‌ها ایدئولوژی نداشتیم چرا که اعتقاد داشتیم هر کس، فارغ از جنسیت و موقعیتش اگر اجازه بدهد که به او ظلم کنند، هر بلایی سرش بیاید حقش است چون خودش این شیوه زندگی کردن را انتخاب کرده است.

سال اول ابتدایی که بودم مشکلاتی بین پدر و مادرم بوجود آمد که منجر به طلاق آنها شد. هر چند این جدایی به سال نهم من اما اوایل خیلی نگران بودم که بدون پدر

چطور زندگی خواهیم کرد ولی مادرم خیلی جسور بود. وقتی یک به یک افراد خانواده و فامیل سراغش می‌آمدند و از بدبختی‌ها و مشکلات و ناتوانی‌های یک زن بیوه با دو فرزند دختر به او می‌گفتند، روبروی همه می‌ایستاد و از تصمیمش دفاع می‌کرد. در آن یک سال زندگی ما نه تنها دچار تزلزلی نشد بلکه خیلی بهتر از پیش بود. همان موقع بود که فهمیدم چقدر در تعریف نقش مرد در زندگی اغراق شده است.

دانشگاه و اقلیتی به نام دختر

وقتی وارد دانشگاه شدم جذب فعالیت‌های سیاسی شدم. دوستی داشتم آن دوره که همیشه می‌گفت، دانشگاه تهران آدم غیر سیاسی را سیاسی می‌کند خدا نکند زمین‌هاش را هم داشته باشی! خانواده من اصلاً سیاسی نبودند اما برخلاف آنها من کشش شدیدی به موضوعات پر التهابی چون سیاست داشتم.

بعد از اتفاقات سال ۱۳۸۸ و دور دهم انتخابات ریاست جمهوری، فضای دانشگاه‌ها بی‌رمق بود و انگار گرد مرده روی آنها پاشیده بودند. دانشجویهای دختر که به طور کلی از عرصه فعالیت، چه سیاسی چه غیر سیاسی کنار کشیده بودند و حضورشان کم‌رنگ بود و در نهادها و تشکلات سیاسی‌ای چون بسیج دانشجویی و یا انجمن اسلامی دانشجویان، بیشتر حضور نمایشی داشتند و عملاً نفوذ و تاثیرگذاری آنچنانی‌ای نداشتند.

به جز دخترانی که جذب تشکل بسیج می‌شدند، مابقی از فعالیت سیاسی و در مواردی حتی فعالیت‌های فرهنگی هنری ابا داشتند و فاصله می‌گرفتند، در واقع تعداد دخترانی که دغدغه‌ی تغییر دارند و با اهداف طولانی مدت جذب فعالیت‌های سیاسی و دانشجویی می‌شدند بسیار محدود بود. بسیاری از آنها که با هم هم‌دوره بودیم، بعد از اتمام دوره دانشجویی، فعالیت را بطور کامل کنار گذاشتند و مثل اکثر زنان اطرافم در اجتماع حل شدند.

تنها تشکل منتقد و نسبتاً فعال در دانشگاه، انجمن اسلامی دانشجویان بود، از همان ماه‌های آغازین بصورت غیر رسمی شروع به فعالیت کردیم، کارهای اجرایی را بیشتر دوست داشتم و به خوبی از پس مدیریت آنها برمی‌آمدم. با شوق و حوصله بسیار جلو می‌رفتم. خیلی سریع در فاصله چندماهه موقعیت نسبتاً خوبی در این تشکل پیدا کردم، فعالیت دانشجویی سیراب نمی‌کرد گستره فعالیت‌هایم تا بیرون از دانشگاه کشاندم.

در آن دوره با پسری به نام مهدی آشنا شدم که ایده‌های زیبایی داشت. تمام و فکر و ذکرش درگیر مسائلی بود که برای من جذابیت داشتند. او دانشجوی ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی بود و از فعالین دانشجویی سابق. این آشنایی تاثیرات بزرگ و مهمی در زندگی من داشت. تمام جهان بینی من را تحت تاثیر قرار داد و عقایدم را زیر و رو کرد. تاثیرات مثبتی که هیچ‌گاه از ذهنم پاک شدنی نیست. به قول خیلی از دوستانم بیش از حد رادیکال و کله شق

بودم و خیلی هم پوست کلفت! بعضی از پسرها برای از دور خارج کردنم گاهی برخوردهای بسیار تندی با من می‌کردند اما من آدمی نبودم که به این سادگی پا عقب بکشم. کاری که می‌کردم برایم بسیار ارزشمند بود.

همینطور که فعالیت‌هایم را شدت می‌دادم توجهات و حساسیت‌های بیشتری را متوجه خودم می‌کردم. فشارهای امنیتی به قدری از من انرژی و وقت می‌گرفت که انگیزه و امیدم را تحت تاثیر قرار می‌داد، هر کاری که می‌خواستیم انجام بدهم باید خیلی احتیاط می‌کردم و این احتیاط و سانسور و تدابیر امنیتی برایم آزار دهنده بود و در اغلب موارد هم رعایت نمی‌کردم و برایم دردسر آفرین می‌شد.

تصمیم کبری

از همان روزی که غرق فعالیت‌های دانشجویی شده بودم زمنه‌های مخالفت خانواده شروع شد، اما گوش من بدهکار این حرف‌ها نبود، من یکبار فرصت زندگی کردن دارم و برای خودم زندگی می‌کنم نه آنها. توجهی به هشدارها، ترس و اضطراب‌هایشان که البته بی‌مورد هم نبودند نداشتم.

اتفاقات با سرعت بسیار بالایی در زندگی‌ام رخ می‌داد، شب‌های ۱۳۹۲، شب تولدم اتفاقات بسیاری افتاد، اتفاقاتی که من را اول به اقلیم کردستان عراق، و پس از آن به ترکیه برد و بعد از این نمی‌دانم سر از کجا در خواهم آورد. برنامه‌های بسیاری در سر داشتم اما به یک نیرو محرکه قوی احتیاج داشتم. بدون شک مهدی همان نیرو محرکه بود. از شب تولدم رابطه ما شکل عاطفی به خود گرفت. برنامه‌ها و اهداف مشترکی داشتیم، اشتراکات فکری‌مان به قدری بالا بود که مابقی مسائل را فاکتور گرفتیم.

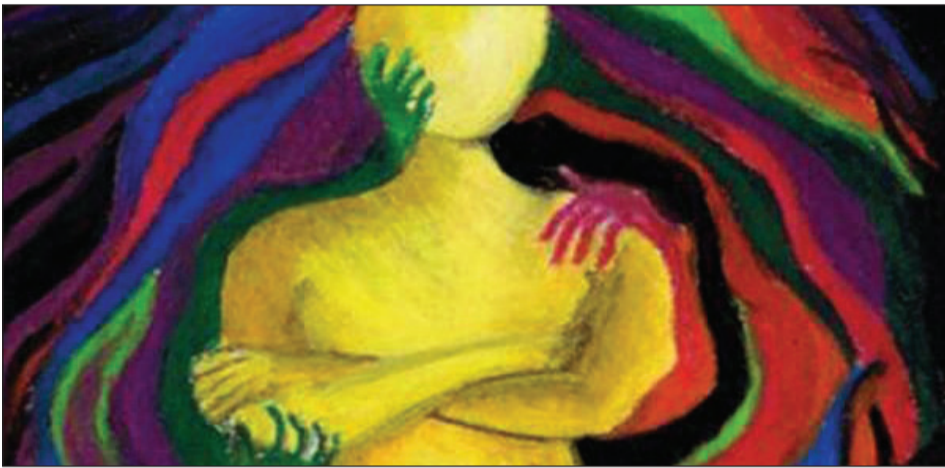
به یاد ندارم هیچ‌گاه برای هیچ تصمیمی بیش از حد وسواس به خرج داده باشم، همیشه خیلی سریع و با یقین تصمیم می‌گیرم، تا به حال فقط یکبار این تصمیم‌گیری‌های آبی با شکست مواجه شد که البته در کنار این

شکست دستاوردهای زیادی هم نصیبم شد. تصمیم سختی بود، ولی وجود مهدی همه چیز را آسان‌تر می‌کرد. خاطرم هست از اولین روزی که با او آشنا شدم تصمیم رفتن داشت و مقدماتش را هم فراهم کرده بود. آمادگی تمام و کمال مهدی تصمیم‌گیری را برای من ساده‌تر کرد به همان میزان که دل ماندن نداشتم، پای رفتن را ولی داشتم.

بی‌اندازه عاشق شهری بودم که خاطرات کودکی‌هایم در آن رقم خورده بود، عاشق خیابان‌هایی که ساعت‌ها زیر باران، برف و آفتاب سوزان گز می‌کردم، همان خیابان‌های تاریک و خلوتی که یواشکی و با استرس در آن‌ها سیگار می‌کشیدم و از هنجارهای سنتی‌ای که شکسته بودم لذت می‌بردیم! همه این دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها وجود داشت و در کنار هم آنها ذهن و روح خسته‌ام که دیگر تاب تحمل خطرات احتمالی و جو امنیتی موجود را نداشت. شوق رفتن و تجربه دنیای جدید هم کم نبود و اما همسفر! همسفر خوبی هم داشتم، خیالم از بابت همه چیز راحت بود.

شنبه شب بود، قبل از خواب از خودم پرسیدم: تحمل داری بمانی؟! اگر می‌ماندم محدودیت بود، احتیاط بود، خودسانسوری بود و از همه بدتر اینکه ممکن بود دیگر نتوانم هیچ کاری بکنم یا حتی درس بخوانم. رفتن هم ساده نبود، همه چیز خیلی سریع پیش می‌رفت تا به خودم آمدم در اتوبوس تهران-سنندج بودم و فردایی که هیچ پیش بینی دقیقی از آن نداشتم.

موقع رد شدن از مرز ترس عجیبی داشتم، بار اول گیر کردم و می‌ترسیدم باز نشود. زمستان بود، کوه‌های سمت ایران هنوز برف داشتند. کمتر از ۱ ساعت گذشت، از کنار خاکستر گرم یک آتش عبور کردیم، قاچاق‌بر گفت: «تمام شد، اینجا خاک عراق است!» احساس خاصی نداشتم، نه خوشحالی، نه دل‌تنگی، هیچ چیز. تنها احساسی که داشتم بی‌وطنی و بی‌هویتی بود. این حس عدم تعلق هم خوشایند بود و توأم با حس آزادی و هم کمی تلخ!



افغان امنیتی خُواکونو په ننکرهار ولایت کې ډېرې وسلې او مهمات کشف او ترلاسه کړي دي. د افغان امنیتی خُواکونو دا هڅې ښيي چې دوی شپه او ورځ د خلکو د خونديتوب لپاره د تبارسې په حالت کې دي. د ننکرهار والي محمد گلاب منگل وویل: «د داعش، طالبانو او نورو ټولو هغو ترهگریزو ډلو پر وړاندې زموږ پوځي عملیات روان دي، چې افغانستان او زموږ خلک گواښي.»

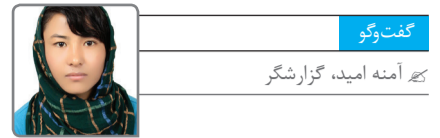


نیروهای امنیتی افغان مقدار زیادی اسلحه و مهمات را در ولایت ننکرهار کشف و ضبط نمودند. این تلاش نیروهای امنیتی افغان بیانگر آن است که آنها شب و روز برای حفاظت از مردم به حالت آماده باش قرار دارند. محمد گلاب منگل والی ننکرهار گفت: «عملیات‌های نظامی در برابر داعش، طالبان و سایر گروه‌های تروریستی که افغانستان و مردم آنرا تهدید می‌کند، ادامه دارد.»



افغان ملي دفاعي او امنیتی خُواکونو د خلکو د ساتنې لپاره!

نیروهای ملی دفاعی و امنیتی افغان برای محافظت مردم!



گفتگو
گهر آمنة امید، گزارشگر

تابحال آزار خیابانی را تجربه نکردم

بانو وصال، در جامعه ی امروزی هر دختری آزارهای خیابانی را تجربه کرده با هر پوششی حتی زنی با چادری بدترین خاطره را از آزارهای خیابانی دارد؛ شما با این مسئله چگونه برخورد داشتید؟ من با رسانه های خارجی مصاحبه هایی داشتم، همه در مورد من، همین سوال را می پرسیدند. وقتی من با موهایی کوتاه، بدون چادر و با لباس هایی که مردانه تعریف شده از کوچه می گذرم و در بازار خرید می کنم، برخوردها با من چگونه است. من رانندگی هم می کنم؛ اما برای تان بگویم، حتی کسانی که ما هیچ توقعی از آنان نداریم، مثلا تاکسیران، موتر را ایستاد می کند که من تیر شوم، خیلی احترام هم دارد. برخوردها با من خیلی محترمانه بوده است. من اکثرا لباس نظامی می پوشم. مردم به نظامی پوشان بسیار احترام می گذارند. من هیچ وقت اذیت و آزاری خیابانی نشدم و تهدید هم نشدم. من این برخوردها را برخاسته از ذهنیت هایی ضد طالبانی می دانم و نه گفتن به خرافاتی که به نام رسوم عنعنات مردمی ما را درگیر ساخته است. من لباسی می پوشم که در آن زرک، موره و نگینه نیست. هم خودم راحتم، هم دیگران و جامعه. اما خانمی که با یک حجاب بلند و پرزرق، آئینه دار و نگینه دار، طفلی که در بغل دارد و کیفی پر زرق و برقی که به گردن دارد، وقتی که از سرک عبور می کند، هم خودش به تکلیف است و هم دیگران را به زحمت می اندازد. به روان جامعه ی امروزی هم تأثیر منفی دارد و نوعی نا آرامی است. انسانهای مختلف زنان، اطفال و کسان زیادی آمدند، زنگ زدند و می گویند: می خواهیم تو را ببینیم و دوست دارند با من عکس داشته باشند. برداشت من اینست که چادری معنایی برای عزت و بی عزتی یک فرد ندارد. مردم نمی فهمد گذشته من چگونه بوده و تحصیلاتم چگونه است. اما در جامعه ای که هر لحظه طالب و اندیشه های طالبانی مردم را آزار می دهد و روان جامعه را مخدوش می کند، مردم از طالب نفرت دارد و خوشش نمی آید. در عوض به من احترام می گذارد. چون من برخلاف آن ایده های طالبانی زندگی می کنم. وقتی طالبان زنان را اذیت می کنند، در اجتماع نمی گذارند، مجبور به پوشیدن چادرهای کلان و حجابهای عجیب و غریب می کنند، مردان را هم اذیت می کنند. به صورت طبیعی هر مردی دوست دارد، نظیف و پاک با موهایی کوتاه و بدون ریش در محیط اجتماعی و خانوادگی خود راحت باشد. اما طالبان این آرامش را از آنها می گیرند. با اجباری کردن ریش بلند و لباس دراز و لنگوته هایی که باید چطور باشد، که این رفتارهای بی معنا، تنفر مردم را به دنبال دارد. چون راحتی و آرامش مردم را سلب می کند.

اطرافیان خود ناراضی هستیم، در حکومت هر تغییری که می آید منفی می بینیم، از هر وزیر به شمول مرد و زن را بد می گویم، اما یکبار فکر نمی کنیم که آیا من در ۲۴ ساعت یک کار مفید انجام داده ام؟ به خودمان هیچ وقت فکر نمی کنیم که آیا نقش مؤثری داریم در جامعه یا حداقل به اینکه برنامه ای من برای زندگی چیست؟ اکثریت ما بدون هیچ برنامه ای، فقط خوشمان میاید که دیگران را بد بگویم. درحالیکه تغییر و خوب بودن از خود شروع می شود و مراحل دارد تا به جامعه برسد. هر کس وقتی صبح بلند می شود آفتاب را از دید خود می بیند و رفتار مردم را از دید خود تفسیر می کند. چون بدبختی این است که مطالعه در بین مردم بسیار کم است. مطالعه نکردن و فک نکردن، باعث قضاوت ها و پیش داوری هایی می شود که هم به ضرر ما وهم به ضرر دیگران است. آدم های بی برنامه داشته های امروز خود را نمی بیند. به نداشته های بی معنای فردا، امروز و آینده ی خود را خراب می کند؛ چون آینده با برنامه ای از قبل جور می شود و بالاخره که نشد، کیس می اندازد برای مهاجرت به خارج کشور. به نظر من کسی که بهانه درستی می کند، بخاطر فرار از وطن و وطن وهر آنچه در آنست را بد می گوید، یک خاین و وطن فروش است. من با همین وضعیت در جامعه هستم. همه به من احترام می گذارند. از زندگی و کار خود راضی هستم. خود را مفید ارزیابی می کنم. من نه هنرپیشه هستم، نه پرفیسور و نه نابغه؛ زندگی خیلی ساده و عادی هم دارم، اما انسانهای زیادی از خانم های چادری پوش گرفته تا خانمی که در برخوردهایش خیلی راحت است، از بی سواد گرفته تا باسواد، با من رفتار بسیار راحت و صمیمی دارند و من هم مردم را دوست دارم، به خصوص اطفال را و وطنم را دوست دارم.

گفتید وطن را دوست دارید و خودتان را در این جامعه مفید ارزیابی می کنید، اما یک واقعیت تلخ جامعه ی امروز خود سوزی ها و سنگسار زنان و محروم شدن هزاران طفل از مکتب است؛ با توجه به این ها، شما چه برنامه هایی دارید، برای بهبود وضعیت؟ من باور دارم که خودمان هم باعث خوش بختی خود هستیم وهم بدبختی. خشونت هایی که علیه زنان صورت می گیرد، درست است که نهادهای دولتی در رسیدگی به آن کوتاهی می کنند و مسئولیت شان را درست انجام نمی دهند؛ اما ریشه ی خشونت ها اغلب برمی گردد به خشونت های زن علیه زن روا می دارد. همان طوری که، یک مرد خشونت می کند، در مقابل مردی دیگری و زن خودش، زن هم خشن می شود و با بدست آوردن کوچکترین فرصت، بدترین خشونت ها را به اطرافیان خودش روا می دارد. بنابراین ما باید آرامش را در زندگی خود بفهمیم و بتوانیم به آرامش و راحتی برسیم. برنامه های من تشویق انسانها به داشتن یک زندگی آرام و راحت است؛ با هر پوششی و هر باوری. مهم آرامش روانی و برای خودشان زندگی کردن است. همیشه خواسته با مردی که به نحوی فرصت ها برای شان فراهم نیست و محروم بوده اند، همکار باشم. که در این میان اطفال بیشتر مورد توجه من است. همیشه یک رنگ برخورد کرده ام و رفتار من با همه صمیمی و یکسان بوده است و همین رویه را دوست دارم.

«دوران مکتب را در لیسه رابعه بلخی به پایان رساندم. لیسانس ژورنالیسم هستم و بعد دانشکده حقوق خواندم و در همین رشته از دانشگاه کابل ماستری گرفتم. کار من از زمان فراغتیم از ژورنالیسم آغاز شد. در زمان جنگ کار می کردم و در دوران طالبان هم خبرنگار بودم، در جبهه مقاومت خط اول فعالیت می کردم، در لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی، من دو دوره وکیل انتصابی بودم، از ولایت غزنی و در حال حاضر هم در کمیسیون مستقل حقوق بشر کار می کنم.» این، بخشی از سخنان نوریه وصال در گفتگو با آمنة امید، گزارشگر نیمرخ است، نوریه وصال، پوشش معمول زنان جامعه افغانستان را ندارد و درباره گذشته و امروز زندگیش، ناگفته هایش را با نیمرخ در میان گذاشته است.

در جامعه ی امروزی پوشش که شما دارید و لباس هایی را که استفاده می کنید، یک پوشش مردانه تلقی می شود، چه عواملی باعث شد که شما این گونه در جامعه حضور داشته باشید؟ من از زمانی که دانش آموز مکتب بودم مبارز هم بودم و شبنامه پخش می کردم، علیه دولت شوروی آن زمان کارهای سیاسی ما تظاهرات ها و اعتراضات بود که بخاطر آگاه ساختن دانشجویان و مردم انجام می دادیم. با سپری کردن دو سال زندان در پلچرخی و بعد ادامه راه برای مبارزه به شکل های مختلف، قرار گرفتن در شرایط های دشوار باعث شد که من دیگر نتوانم یک پیراهن زنانه ی کمربند دار و گلگلی بپوشم؛ چون جبهه بود و جنگ بود، کار خبرنگاری و سفرهای مختلف بود و من از لباس هایی استفاده می کردم که راحت تر با آنها به کارهایم برسم. اصلا شرایط طوری نشد که من لباس دخترانه آن زمان را بپوشم، دختران بسیار راحت و آزاد لباس های بدون آستین و آنچه را که در آن زمان رایج بود، می پوشیدند. کار من مبارزه در اوقات مختلف بود، بعدها در زمان طالبان نمی شد، با چادری و وضعیتتی را که زنان داشت، کار کنم. اصلا با آن پوشش، حق برای فعالیت و بیرون آمدن از چهار دیواری خانه وجود نداشت. من با جمپر، پتلون و کرمج به مسیر زندگی و مبارزه ادامه می دادم. حالا هر چیز که راحتی داشته باشد مردانه فرض شده، لباس هم همین طور است. این لباس ها بسیار راحت است، کمتر خاکی می شود و من عادت کردم به همین راحتی که دارم، دیگر انگیزه یا عامل خاصی نبوده است.

بانو وصال از همسنگران تان بگویید، در مبارزاتی که از آن ها صحبت کردید، آیا تنها دختری بودید در آن وقت یا همسنگرانی هم داشتید؟ مبارزین زیادی بودند که بعضی های شان امروزه در بین ما نیست. اما تعدادی زیادی هستند و مشغول خدمت به مردم و وطن شان هستند. گروه سیاسی که در زندان پلچرخی بودیم، فعلا هم در بهترین موقعیت ها در جامعه کار می کنند، داکتر هستند، انجنیر هستند و استاد. مثلا حبیبه جان یورش، اینسه جان و احمدشاه مسعود همه در یک جبهه بودیم و زنان دیگری از احزاب مختلف در صحنه سیاسی و اجتماعی آن وقت حضور داشتند.

مروری بر نیمرخ
گهر سردبیر

چند هزار و یک حرف زنان در نیمرخ

خوانندگان عزیز نیمرخ، در این شماره به مرور چکیده ای از صحبت های زنان مطرح جامعه افغانستان در شماره های قبل نیمرخ، می پردازیم. **شهرزاد اکبر، فعال اجتماعی و رئیس سابق نهاد جامعه باز در افغانستان:** حضور زنها در مدیریت قدرت ضروری است که زنان هم مثل مردان در سیاست گذاری و مدیریت قدرت شریک باشد. بخاطریکه اگر درکابینه ی کاملاً مردانه، تصمیم گرفته می شود که در فلان منطقه، سرک ساخته شود، چاه آبی درست شود، یا کلینیک ساخته شود. منابع محدود است. ولی یک زن در آنجا نیست که از درد و نیازهای خودش حرف بزند و بگوید اولویت من به عنوان یک زن چیست. کلینیک است، سرک است یا چاه آب. بخاطریکه اگر سرک نباشد، زنان زیادی بخاطر دسترسی نداشتن به خدمات صحتی و

ترسیدن به مراکز صحتی، جان شان را از دست می دهند و چون سیاست در مورد همین خدمات و ارایه ی خدمات است. اگر زنان در این فرایند دخیل نباشد، این تصمیم درست گرفته نمی شود و کشور هم نمی تواند در یک مسیر درست برود. به همین لحاظ فکر می کنم فهمیدن سیاست، ترسیدن از سیاست، دخیل بودن درسیاست، اشتباه کردن در سیاست برای زنان ضروری است. **سینما سمر، رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان:** «مردان خود را تنها، خوب می بینند و وقتی (مرا) توصیف می کنند) می گویند: تو یک زن هستی که مردانه کار می کنی. این تعریف برای من، جایی هیچ افتخار ندارد و در جواب چنین مردانی، می گویم: شما زنانه، کار کنید، چون بیشترین کار و مسئولیت را زنان انجام می دهند.» یکی از دلایل خشونت علیه زن عدم آگاهی است، دختری که در دهات زندگی می کند، شاهد است که مادرش همیشه تحقیر می شود؛ حتی در وقت نان پختن بهترین نان از مرد است و پسمانده و سوخته نان از اوست. نان گرم پخته می کند، به مرد می دهد و نان یخ را می خورد. چون آگاهی از حشق ندارد. مسئله دوم عدم دسترسی به مسایل صحت زنان چون آگاهی ندارند حق دسترسی به صحت باوروری ندارد. ده یا دوازده اولاد دارد و نمیداند ک باید به

نهادهای صحتی است **منیره یوسف زاده، سخنگوی ارگان های محل:** تمام زنان دوست دارند، به زنی کمک کنند که بینی یا گوش او بریده شده است اما دوست ندارد، از زنی حمایت کند که کاندیدا برای وزارت است. بخاطر همین بود که بارها زنان در پارلمان معرفی شدن ولی رای نیاوردند، در حالیکه زنان به اندازه کافی در پارلمان داریم و فعالین حقوق زن زیاد است و فعالین رسانه ای هم کم نیست ولی با همه اینها چرا یک زن قوی نمی تواند رای بیاورد؟ **بتول سیدحیدری، روانشناس:** در افغانستان خطر پذیری راه عبور زنان از چالش ها است، اما در همین جامعه، کم هستند زنانی که خطر پذیر و اهل ریسک باشند، فقط عده ای هستند که ریسک می کنند و رسانه ها در تمام نشریات شان آنها را نشان می دهند. با این حال، زنان تحصیلکرده و با پشتکار هم زیاد است که در پشت پرده ها به سر می برند. **زهرا یگانه، نویسنده و فعال اجتماعی:** ما در مواجه شدن با مردان و مقابله با آنها، نمی توانیم به جایی برسیم. ما باید روی ذهنیت مردها و تغییر آنها کار کنیم. اولین گام موفقیت ما، قوی ظاهرشدن است تا مردانی که در کنار ما هستند، بفهمند که زن هم قوی است. این قوت و قدرت را باید در تحصیل خود داشته باشیم، در اقتصاد یا در تجربه ی خود

جدیدگیسو
گهر فریدون مشیری

کوچه

بی تو، مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتیم
همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم
شدم آن عاشق دیوانه که بدم!
در نهانخانه جانم گل یاد تو درخشید
باغ صد خاطره خندید
عطر صد خاطره پیچید
یادم آید که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم
پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم
ساعتی بر لب آن جوی نشستم
تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت
من همه محو تماشای نگاهت
آسمان صاف و شب آرام
بخت خندان و زمان رام
خوشه ماه فرو ریخته در آب
شاخه ها دست برآورده به مهتاب
شب و صحرا و گل و سنگ
همه دل داده به آواز شباهنگ
یادم آید: تو بمن گفتی:
ازین عشق حذر کن!
لحظه ای چند بر این آب نظر کن
آب، آئینه عشق گذران است
تو که امروز نگاهت به نگاهی نگران است
باش فردا، که دلت با دگران است
تا فراموش کنی، چندی ازین شهر سفر کن!
با تو گفتیم:
حذر از عشق؟
ندانم
سفر از پیش تو؟
هرگز نتوانم
روز اول که دل من به تمنای تو پر زد
چون کبوتر لب بام تو نشستم
تو بمن سنگ زدی، من نه رمیدم، نه گسستم
باز گفتم که: تو صیادی و من اهوی دشتم
تا به دام تو درافتم، همه جا گشتم و گشتم
حذر از عشق ندانم
سفر از پیش تو هرگز نتوانم، نتوانم...!
اشکی از شاخه فرو ریخت
مرغ شب ناله تلخی زد و بگریخت!
اشک در چشم تو لرزید
ماه بر عشق تو خندید
یادم آید که دگر از تو جوابی نشیدم
پای در دامن اندوه کشیدم
نگسستم، نرمیدم
رفت در ظلمت غم، آن شب و شهبای دگر هم
نه گرفتگی دگر از عاشق آزده خبر هم
نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم!
بی تو، اما به چه حالی من از آن کوچه گذشتم

داشته باشیم. بحث دوم این است که هر زنی باید روی داشتن استقلال مالی تمرکز داشته باشد و ما باید بحث هر کسی نان دهد، فرمان دهد را تغییر دهیم. فکر می کنم وقت آن رسیده که زنان باید به این فکر باشند که دیگر فرمان کسی را به خاطر نان دادن نپذیرند. به مردان جامعه می خواهم بگویم اگر می خواهند خوشبخت شوند و به آرامش برسند، باید از خشونت دوری کنند. **فوزیه کوفی، نماینده پارلمان:** چون این قانون اختصاصی برای خانم ها است، اکثریتی از مردان می گویند که چرا یک قانون اختصاصی برای زنان وجود داشته باشد. بخش عمده به همین برمی گردد و بخشی دیگر برمی گردد به بعضی از ماده های این قانون. مثلاً مخالفتی که با سن ازدواج بود. چون یک تعداد فکر می کردند که دختر هر قدر جوان باشد، حتا در سن نه سالگی هم می تواند ازدواج کند. زمانی که ما در مورد تعدد زوجات و شرایط آن صحبت می کردیم و اینکه تعدد زوجات باید مشروط شود تا از خشونت های خانوادگی و از مکدرشدن خانواده و تأثیرات منفی آن روی اطفال جلوگیری شود. اینجا بود که دوستان ما در پارلمان اعتراض می کردند و می گفتند: چرا باید مجازات شود، مردی که زن دوم و سوم می گیرد، حتا اگر زن اول خود را نفقه ندهد و به او محبت و توجه نداشته باشد. به همین دلایل، تصویب این قانون به مشکل مواجه شد. این قانون هنوز هم در کمیسیون ما است و ما امید داریم که روزی بتوانیم این قانون را تصویب کنیم. ولی شما می دانید که براساس فرمان تقنینی رییس جمهور، این قانون نافذ و در محاکم محیی الاجراست.

شاه گل رضایی، نماینده پارلمان:

من به عنوان یک زن، هیچگاه دوست ندارم تنها صدای زنان افغانستان باشم. بلکه می خواهم ما به عنوان قانون گذاران و کسانی که در عالی ترین سطح تصمیم گیری و سیاست گذاری کشور قرار داریم، باید بفهمیم که در اقتصاد کشور چه می گذرد و پروسه های کلان ملی چگونه مدیریت می شود؟ سیاست خارجی ما چگونه است؟ من درسخرانی هایم همیشه یاد آور این نکته شده ام که ما باید نگاه ها را توسعه بدهیم. استفاده از ظرفیت و توانایی زنان را به معنای استفاده از نصف جامعه ی افغانستان، بدانیم. بدون استفاده از توانایی زنان، تغییر وضعیت جامعه ناممکن است.





Nimrokh Weekly

سال اول • شماره ۱۴ • دوشنبه ۲۶ قوس ۱۳۹۶
Monday • December 18, 2017
Vol. 1 • No. 15



خوانندگان عزیز، نیمرخ بدون جهت گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته ها از صاحبان نظر را منتشر می کند. صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه روشنیان
سردبیر: مریم شاهی
گزارشگر: آمنه امید
عکاس: نیلوفر نیکپور
زیر نظر هیئت تحریر
بجز رویکرد نیمرخ سایر نوشته ها مسئولیتش به دوش نویسندگان می باشد.
هفته نامه نیمرخ
در ویرایش مطالب دست باز دارد.
شماره تماس: ۰۷۸۶۶۷۷۵۹۹
آدرس الکترونیکی:
nimrokhweekly7@gmail.com

جنسیت



کثر تهمنه تومیرس

قسمت سوم

بدن کلای جنسیتی شده

این احترام و محبوبیت پسران نوبالغ و امردان در ادبیات فارسی نیز رد پایی از خود بر جای گذاشته است و ابیاتی را از شاعرانی چون حافظ و سعدی به خود اختصاص داده اند که به باور برخی منتقدین توصیف زیبایی این معشوق ها اطلاق به پسران نوجوان دارد، مثل:

هر که را با «خط سبزت» سر سودا باشد
پا از این دایره بیرون نهد تا باشد
(حافظ)

یا

آن روز که خط عارضت بود
صاحب نظر از نظر براندی
امروز بیامدی به پیشم
کاهش فتحه و ضمه برنشاندی!
(سعدی)

لذا، بهره برداری های جنسی چه از زنان و مردان الزاما نتیجه جنگ و خرابی های حاصل از آن نیستند، بلکه اولین و اصلی ترین گزینه فقر و تنگدستی خانواده ها و فروشندگان و بهره برداری افراد ثروتمند و قدرتمند از آنهاست. به عبارتی همان قانون قدیمی ارباب و رعیت که اینبار شامل فروشندگان و خریداران سکس میشود. از طرفی چنانچه در رساله افلاطون از عشق مردان بهمردان (پسران نوس، نوبالغ) سخن رفته است و این عشق را حقیقی و منزه، عرفانی و نهایت کمال و زیبایی دانسته اند، و عشق مردان به زنان را تقبیح کرده اند میتوان به این نتیجه رسید که فرهنگ شاهد بازی، یا از یونان باستان به واسطه فلسفه و اخلاق و هم از طرف ترکستان و روسیه به منطقه افغانستان و ایران رسیده است. و میتوان تاثیر آن را روی ادبیات فارسی در رساله عشق ابن سینا و اشعار عبید زاکانی و فرخی که بی قبح به تمجید و توصیف معشوق مرد پرداخته اند مشاهده کرد. اما با وجود فلسفه عمیقی که افلاطون و سقراط با عشق زمینی و مذکر خود پیوند داده بودند خانواده ها پسران جوان شان را از نشست و برخاست با مردان عاشق (نظر بازار) منع میکردند و برای آنها سرپرستانی را به عنوان نگهبان میگماشتند. یکی از این پسران جوان که از عشق زیاد به سقراط به تنگ آمده بود الکیبیداس زیباروی بود که هرگز موفق نشد به کام جویی و لذت جسمی از سقراط

برسد. زیرا فلسفه عشق از نظر سقراط و افلاطون خاصیتی معنوی داشت تا جسمانی و عشقی را حقیقی میدانستند که فارغ از کشش جنسی باشد، و ازدواج را دامی برای به دام انداختن مردان هوشیار به واسطه زنان و دولت میدانستند تا نشر بشر منقرض نشود. در کتاب قصص الاتبیا از ابو اسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف النیشابوری در قرن ۵ قمری و قصص قران مجید از سور ابادی با اشاره به داستان لوط پیامبر و قوم همجنس باز آن، کلمه فاحشه به مردان لواط اطلاق میشده است. قوم لوط پیامبر که به مردان تمایل داشتند و از همبستگی با زنان امتناع کرده تا جاییکه انقطاع نسل کرده بودند. این قوم شهره به عمل فحشا و در داستان های تاریخی فاحشه خوانده شده اند. حال آنکه امروزه ریشه تاریخی فاحشه گی کاملا به مفهومی متفاوت منسوب به زنان بدکاره است.

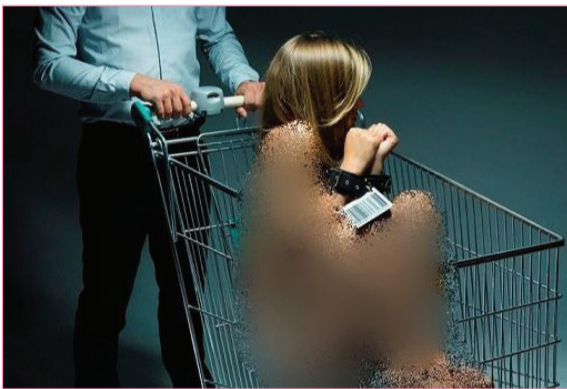
اگر چه در قران و اسلام، از همجنس گرایی زنان سختی به میان نیامده و هر آنچه از بدکاری نام برده شده مختص عمل فاحشگی و زنا بین زن و مرد است. در اشعار و ادبیات زبان فارسی نیز بشمار ابیات و نثر ها اشاره به داستان های عشقی مردانه ای دارند که عمدتا متعلق به شاهان غزنوی و عشق سلطان محمود به غلام اش ایاز است. باری آنچه از گذشته تن فروشی تا امروز میدانیم بردگی تن فروشان، فقر آنها و ثروت شاهان و قدرتمندان است. قدرتی که بردگان را چنان اموال ناطق که اختیار و صلاحیت آنها داشته اند با اموال شان آن کنند که میخواهند و تمکین بی قید و شرط کنیزان و غلامان از اربابان شان است.

جهان هر چه به سمت مدرنیته پیشتر میرود، عادی سازی خود به امری عادی تبدیل میشود، به امری اجتناب ناپذیر؛ چنانچه بازار تن فروشی، قاچاق انسان، صنعت سکس و تجارت آن امروزه به واسطه لطف تمدن و قراردادهای اجتماعی-دولتی آن به امری عادی و منبع درآمدی ناچیز برای تن فروشان و درآمدی ثابت برای حکومت ها از طریق بازار مالیاتی تبدیل شده است. فقر ابتدا زنان و مردان را به

دست قاچاقیان انسان به امید رویای بهتر و زندگی آسوده تر با هدف و آینده ای نامعلوم میسپارد. زنان زیادی که بعد از قاچاق سر کشورهایی در می آورند که میتوانند جواز کار تن فروشی بگیرند، به واسطه جواز کار اقامت بگیرند و بعد از شروع کار به حکومت مالیات بپردازند. تقریبا این قانون و شیوه در سراسر اروپا و استرالیا به امری عادی و حتی محلی برای بازار گرمی گردشگران تبدیل شده است. عادی سازی و جواز تن فروشی از طرف دولت ها در واقع اگر چه توانسته تا میزانی سلامت جسمی تن فروشان

را تحت نظارت بگیرد و امنیت جانی آنها را تامین سازد اما آگاهانه به تاجران صنعت سکس، قاچاقیان انسان و کاهش سن تن فروشی کمک میکند. دلیل ارائه شده از جانب حکومت ها هم انتخاب آزادانه کار است، همینطور که قاچاق انسان نیز خود یک شغل محسوب میشود! در افغانستان و ایران نیز در دوره ای از تاریخ شاهد کار علنی و قانونی تن فروشان هستیم. امرد خانه ها در دوره صفویه جنبه رسمی داشتند و دولت از این مکان ها مالیات میگرفت. (شمیسا ۱۳۸۱). قلعه شهر نو در تهران که تا دهه پنجاه شمسی فعال بود و هزار و پانصد زن تن فروش را در خود جای داده بود، تنها امتیاز مثبتی که علی رغم رسمی شدن کسب و کار آنها شامل حال شان میشد آزمایش های تست خون بود. در کابل اما به دلیل سنت های قدیمی، جامعه به شدت مذهبی و محافظه کار هرگز منطقه ای علنی برای زنان تن فروش وجود نداشته است، در سراسر شهر کابل اما میتوان هر چند دقیقه به یک زن تن فروش با قیمت پایین، دخترکان خوردسال با قیمت پایین و حتا پسران جوان برخورد. خانه های بیشماری در کابل مقرر تن فروشان است و تمامی گزارش های سازمان ملل، کمیسیون حقوق بشر و رسانه های متفاوت داخلی و خارجی با سانسوری عجیب از این پدیده حرف میزنند. در هیچ گزارشی نمیتوان به اماری نسبی از تعداد تن فروشان در پایتخت یا ولایات دست یافت، از وضعیت زندگی تن فروشان اطلاعاتی در دست نیست و بهداشت زنان و مردان تن فروش بررسی نشده است. در گزارشی از ایسا تاتنگ خبرنگار اسوشیتدپرس در افغانستان میخوانیم که یکی از سوزه های تن فروش او که دختر جوانی است کاندوم را نمیشناسد و تا کنون چیزی در مورد بیماری ایدز نشنیده است. میتوان اینگونه برداشت کرد که نه تنها دختر سواد جنسی و آگاهی از وضعیت بهداشت جسمی خویش ندارد بلکه مشتریان او نیز در بی آگاهی مطلق به سر میبرند.

ادامه دارد



زموړ د دولت بریا، زموړ بریا ده! موفقيت دولت ما، موفقيت ما است.



په افغانستان کې نړيواله سوداګري د ودې په حال کې ده! د افغانستان - هند د هوايي دهليز له لارې تر اوسه ۴۶ الوتنې شوې دي چې په پایله کې يې ۱۴۱۹ ټنه محصولات هندوستان ته استول شوي او دغه راز ۱۵۰۰۰ ټنه غنم د چابهار بندر له لارې افغانستان ته رسېدلي دي. وروستيو پرمختياوو او په خوست او کندوز ولايتونو کې د نويو نړيوالو هوايي ډګرونو جوړېدو ته په کتو زموړ دولت هڅه کوي نړيوالې سوداګري ته وده ورکړي، ترڅو افغانان يې له ګټو برخمن شي.

تجارت بين المللی در افغانستان در حال رشد است!

تاکنون ۴۶ پرواز از دهلیز هوایی افغانستان- هند صورت گرفته که در نتیجه آن ۱۴۱۹ تن از محصولات به هند فرستاده شده و همچنان ۱۵۰۰۰ تن گندم از طریق بندر چابهار به افغانستان رسیده است. با در نظر داشت پیشرفت های اخیر و ساخت میدان های هوایی بین المللی جدید در ولایت های خوست و کندز، دولت ما تلاش میوزد تا تجارت بین المللی را رشد داده و افغانها از سود آن مستفید شوند.